

## «در ویرانه‌های نولیبرالیسم»

گفت‌وگو با وندی براون به مناسبت یک سالگی انتشار کتاب در ویرانه‌های نولیبرالیسم - نوامبر 2020 January 16,

### پیشگفتار مترجم:

وندی براون، نظریه‌پرداز و استاد 65 ساله‌ی فلسفه‌ی سیاسی در دانشگاه برکلی است که بیشتر به خاطر سنتزی که میان نظریات مارکس و فوکو در آثار خود ایجاد کرده مشهور است. براون یکی از فیلسوفان متعلق به مکتب انتقادی و نظریه فمینیستی است که در سال‌های اخیر تمام تمرکز خود را صرف صورت‌بندی سیاسی وضعیت قدرت در جوامع کرده و از این روی، از منتقدان عمده نولیبرالیسم است. وی را می‌توان نماینده گروهی از منتقدان به نولیبرالیسم دانست که وجه گفتمانی آن را بیش از وجه اقتصادسیاسی آن خطرناک می‌دانند و مطمح نظر قرار می‌دهند، چرا که نولیبرالیسم از این طریق و با تحقق سوژه‌ای انسانی که تمام شئون زندگی خود را اقتصادی می‌بیند و می‌فهمد، ضربه‌ای مهلک به پیکره‌ی دموکراسی و دموکراسی‌خواهی وارد می‌آورد. در ادامه مصاحبه هریسون لچلی و لن سینکلر با براون را می‌خوانیم که در نوامبر 2020 منتشر شده است.

---

## «در ویرانه‌های نولیبرالیسم»

منبع: Interfere Journal :

تاریخ مصاحبه: نوامبر 2020

### پیشگفتار متن:

در سال 2019، وندی براون کتاب «در ویرانه‌های نولیبرالیسم» را منتشر کرد. وی در این کتاب به این بحث می‌پردازد که چگونه راست‌گراها و نیروهای عوام‌فریب در آمریکا و نقاط دیگر جهان حمله‌ای چندجانبه به ارزش‌های دموکراتیک ترتیب داده‌اند. براون می‌خواهد با اشاره به شباهت‌های میان نولیبرالیسم و مفاهیمی چون «لیبرالیسم اقتدارگرا» از سویی، و کنار زدن بحث عدالت اجتماعی از طریق توسل به آزادی و اخلاق بازار از سویی دیگر، نشان دهد که ضددموکراتیک بودن نولیبرالیسم در ذات آن نهفته بوده است. در اینجا براون چگونگی برهم‌نهدنی نولیبرالیسم و سیاست‌های نومحافظه‌کارانه در آمریکا طی چهل سال اخیر را بیان می‌کند. همچنین وی نشان می‌دهد چرا جنگیدن برای دموکراسی می‌بایست با تکیه بر جنبش‌های اجتماعی باشد و پافشاری نهیلیسم بر محتوا کنار نهاده شود. در نهایت، براون جنبش جان سیاه‌پوستان را به‌عنوان یکی از نیرومندترین جنبش‌ها در دهه‌های اخیر تشریح می‌کند و هشدار می‌دهد که ضروری است تغییرات بنیادین هرچه سریع‌تر اتفاق بیافتند .

**هریسون لچلی: در «ویرانه‌های نولیبرالیسم» شما تشریح کردید که چگونه وضعیت سیاسی حاضر در آمریکا همچون دوره‌های پیشین به دور انداختن دموکراسی ممارست می‌ورزد. آیا قصدتان دفاع از فرم‌های دموکراسی و برابری سیاسی بود؟**

براون: دموکراسی، به فراخور عنوان خود، طرز حکومتی است که باید از نظمی که برابری حقیقی سیاسی را تدوین و بازتولید می‌کند محافظت کند. چرا؟ چون عهد دموکراسی مبتنی بر این بوده که مردم به خودشان حکمرانی کنند و این به معنی حکمرانی توسط یک بخش یا یک قدرت منفک از آن‌ها، نظیر بازار، کلیساها یا الگوریتم‌ها یا توسط یک قدرت خارجی نیست. دموکراسی هیچ چیز دیگری را به‌عنوان شرط اصلی مشخص نمی‌کند، برای همین هم است که انواعی از فرم‌های دموکراسی امکان تحقق دارند. البته حکمرانی توسط خودمان نیاز به برابری سیاسی دارد، هیچکس نباید قدرت بیشتر و یا دسترسی بیشتری از دیگران به قدرت سیاسی داشته باشد. چنین شکلی از برابری سیاسی سخت به‌دست می‌آید اما صورت‌بندی آن به سادگی شامل حق رأی عمومی و توانایی استفاده از این حق رأی می‌شود، امری که تحقق آن هنوز در بسیاری مکان‌ها که از قضا خود را دموکراتیک می‌نامند در افق دور دست دیده می‌شود. دموکراسی باید انتخابات، نظام قانون‌گذاری و رسانه‌هایی که قابل خریدن نباشند را در بر بگیرد. دموکراسی نیازمند این است که مردم به شکل برابر نتایج سیاسی را تعیین کنند و همچنین به اطلاعات و دانشی که اجازه اثرگذاری و تعیین‌کنندگی هوشمندانه به آن‌ها بدهد دسترسی داشته باشند، اینکه ما و علایق‌مان دستکاری نشده باشیم و اینکه شرکت‌ها و نخبگان فن‌سالار در این رویه نقشی نداشته باشند. اما اکنون چنین نیست و ما نمی‌توانیم فراتر از نظم کنونی برویم، علی‌الخصوص در آمریکا.

**هریسون لچلی: آیا نولیبرالیسم ذاتاً با دموکراسی در تضاد است یا می‌توان گونه‌ی خاصی از آن را متصور شد که دموکراتیک باشد؟**

براون: نولیبرال‌ها، خصوصاً کلاسیک‌های‌شان، از انواع نیروهای دموکراتیکی که اکنون تشریح کردم به شکل واضحی تنفر داشتند. آن‌ها با حاکمیت مردم مخالف بودند زیرا این امر با بازار و توزیع آن تداخل دارد. چیزی که به عقیده‌ی آن‌ها باید توسط قدرت سیاسی دست‌نخورده باقی بماند. هایدک و اردولیبیرال‌ها معتقد بودند حکمرانی توسط مردم به ناچار به سوسیال‌دموکراسی یا چیزی بدتر منجر می‌شود. چرا که اکثریت مردم متقاضی مداخلات دولتی و ایجاد مقرراتی برای کاهش فقر و نابرابری می‌شوند. پس هدف نولیبرالیسم این است که قدرت سیاسی به خدمت بازار درآورده شود. این به خدمت درآوردن شامل ساخت و حمایت از بازار می‌شود و همانطور که فوکو اشاره کرده، هدف‌اش آن است تا از بازار به عنوان وسیله‌ای برای حد گذاشتن بر حکمرانی لیبرال استفاده کند. جیمز بوچانان، از ویرجینیا یا مدرسه نخبگان عمومی نولیبرالیسم، از این هم فراتر می‌رود و از برانداختن آشکار و نه حد گذاشتن بر شیوه‌های اساسی انتخابات و دموکراسی صحبت می‌کند. از او می‌توان به‌عنوان پدر نولیبرالیسم در سرکوب رأی‌دهندگان و تقسیمات ناعادلانه نام برد. و همچنین میلتن فریدمن، که با تقلیل دموکراسی به لیبرتارینیسم، دموکراسی را با نولیبرالیسم تطبیق داد و به طور آشکاری حامی و بانی سرکوب‌های پینوشه بود که رژیم آلنده در شیلی، که به طور دموکراتیک با رأی مردم انتخاب شده بود را به شکل خشونت‌آمیزی سرنگون کرد.

نولیبرالیسم در بسیاری وجوه دیگر نیز ضد دموکراسی است. به طور مثال، با سیاست تجاری‌سازی که در کشورهایی با اقتصاد ضعیف‌تر پیاده کرده، حکمرانی توسط مردم را به یک جک بی‌مزه تبدیل کرده است و باعث شده این کشورها توسط طلب‌کاران‌شان احاطه شوند. همچنین اقتصادی که در همه جا حضور دارد، که به نوبه خود نابرابری را در تمام جنبه‌ها طبیعی جلوه می‌دهد و «خریده شدن» ابزارها و رویه‌های دموکراتیک را که بالاتر بحث آن شد، نرمال جلوه می‌دهد. نولیبرالیسم نیرویی تولید می‌کند که تمام مفاهیم «بازاری» شوند و این به نوبه‌ی خود ارزش‌ها را از درون تهی و یا معنای آن‌را عکس می‌کند. مثلاً آموزشی را که فراگیری آن در جهت بهبود ظرفیت شهروندی‌ست را به هدفی برای ساخت سرمایه انسانی تبدیل می‌کند. در زمانه‌ای که فراگیری انواع دانش اعم از دانش محیط‌زیستی، مالی، تکنولوژی، اجتماعی، مذهبی، سیاسی و ... برای فهم نیروهای پیچیده و چندوجهی حاکم بر جهان و همچنین رسیدن به خودآیینی، اهمیت به‌سزایی دارند، این یک حمله‌ی

عظیم به دموکراسی است. وقتی آموزش به مهارت برای کسب یک شغل یا یک دانش تکنیکی بدل شود، دیگر نقشی در توسعه شهروندی دموکراتیک نخواهد داشت .

آیا گونه‌ای از نولیبرالیسم را می‌توان متصور شد که دموکراتیک باشد؟ بله، علی‌رغم چیزی که هست. درباره این کمی بعدتر صحبت می‌کنیم.

**لن سینکلر: با توجه به ضربه‌ای که نولیبرالیسم بر پیکره‌ی دموکراسی وارد آورده است، چه میزان باید در مبارزات سیاسی بر دموکراسی تأکید کرد؟ همچنین آیا می‌توان بدون میانجی‌گری نهادهای سیاسی توسط اشکالی از کنش‌های مستقیم به نولیبرالیسم یورش برد؟**

براون: «دموکراسی این است.» در هنگام اعتراضات [1]WTO این شعار رایجی در میان معترضان خیابانی بود. همچنین در جنبش اشغال وال استریت در سال 2011 و یا هم‌اکنون در جنبش جان سیاهان یا جنبش شورش علیه انقراض. این نوعی بازپس‌گیری دموکراسی است که بسیار هم به‌جاست؛ یعنی هنگامی که نیروی مردم و نبردشان بر تحقق عدالت، علیه قدرت‌های مالی، خصوصی‌سازی‌های نولیبرالی، کنترل‌های پلیسی و برتری‌طلبانه، و تخریب سیاره توسط شرکت‌های بزرگ و همراهان‌شان در سیاست، متمرکز می‌شود. این حرکات باعث نجات دموکراسی از بدنام شدن‌اش به‌خاطر همکاری با نولیبرالیسم، و یا قبل‌تر از آن، تقلیل هولناک‌اش توسط لیبرالیسم می‌شود. و همانطور که شما اشاره کردید، این شکل از کنش مستقیم و اعتراض به دموکراسی امکان این را می‌دهد که به شکل موقت پیوستگی خود با نهادهایی که اکنون از مردم فاصله گرفته‌اند را کنار بگذارد، تا به‌عنوان ستیزی مردمی برای تحقق خیر عمومی نمایانده شود. دموکراسی تمام چیزی است که ما برای آینده زمین به آن نیاز داریم و نمی‌توانیم بدون آن دوام بیاوریم .

استحاله‌ای که در مفهوم دموکراسی صورت گرفته چیز جدیدی نیست، همیشه اهداف شریانه‌ای بوده‌اند که دموکراسی را به‌نفع خود مصادره کنند، استعمار، امپریالیسم و تجاوزات خارجی و سرکوب‌های داخلی ناشی از جنگ سرد. این البته برای سوسیالیسم و کمونیسم نیز صادق است؛ ایده‌ها طوری استحاله شدند که اردوگاه‌های کار اجباری توجیه‌پذیر شد، یا بربریتی که در انقلاب فرهنگی نهفته بود، یا فساد و برخی از بدترین اشکال مخوف سرمایه‌داری. ستیز بر سر مفهوم دموکراسی همیشه بخشی از نبرد برای تحقق آن بوده. همیشه بخشی از سیاست، مبارزه بر سر مفهوم است .

**هریسون لچلی: شما استدلال می‌کنید که حیطة‌ی امر سیاسی، حیطة‌ی ستیزه و تضاد است و از این ابزار برای کمک به فهم آنکه چگونه نولیبرالیسم فضاهای سیاسی را آلوده و برابری سیاسی و مشارکت را ناممکن می‌کند استفاده کردید. آیا محدود کردن سیاست منجر به محدود شدن مقاومت سیاسی نمی‌شود؟**

براون: بحث من هیچگاه مبتنی بر محدود کردن مقاومت تا یک دامنه مشخص و یا پیکربندی سیاسی نبوده است. مقاومت در انواع اشکال خود، نظیر هنر، مجادلات کارگری، در جنسیت و اعمال جنسی، همگی پتانسیل آن‌را دارند که به ساخت جهانی بهتر کمک کنند. با این حال باید تلاش کنیم واژگان و مفاهیم سیاسی و اجتماعی و اشکال ارزیابی آن را از پیکربندی نولیبرالی و بدنام شدن‌شان توسط آن دور کنیم. این همان چیزی است که مرا در مورد همه چیز نگران می‌کند، از تأکیدات چپ بر «پسا سیاست» و «پسا دموکراسی» گرفته تا مردود دانستن حاکمیت و حکمرانی توسط آنارشیست‌ها. این هژمونی باید به چالش کشیده شود، هرچه قدر هم فرصتی محدود برای سازماندهی کنش‌های جمعی و مسئولیت‌پذیرانه در راستای آزادی داشته باشیم .

همچنین، باید مقاومت را با جنبش‌ها یا تحرکاتی که تغییراتی اساسی را رقم می‌زنند تلفیق کرد. گاهی مقاومت تنها مقاومت است و نه بیشتر؛ فقط برای ارضای میل یا رفع عذاب وجدان انجام می‌شود و نسبت کمی با واقعیات برقرار می‌کند.

لن سینکلر: شما اشاره کردید که نولیبرالیسم «بازارگاهی از ایده‌ها [2]» را به وجود آورده که طی آن هر ایده‌ای می‌تواند قابل قبول شود، چون هیچ حد خارجی بر بازار وجود ندارد. آیا این تماما به نولیبرالیسم وابسته بوده یا تغییری گسترده‌تر در فرهنگ و نظم اجتماعی رخ داد که نولیبرالیسم توانست اهداف سیاسی خود را محقق کند؟ برای مثال، آیا می‌شود مسئله تحدید آزادی‌های مذهبی (نظیر پرونده کیک عروسی [3] و CPC در کتاب شما (را به نولیبرالیسم گره نزد؟

براون: لیبرالیسم ایده‌ها را تنزل می‌دهد، با تبدیل عقاید و ایده‌های عموم مردم به ارزش مادی‌اش، آن‌ها را از ساحت عمل دور می‌کند. لیبرالیسم رقابت بی‌طرفانه‌ای را میان ایده‌ها ترسیم می‌کند و آن نیرویی که ایده‌ها را توانمند می‌سازد از کار می‌اندازد. اشاره‌ای به جان استورات میل در اینجا خالی از لطف نیست. او در کتاب «درباره آزادی» این چارچوب نظری را به تفصیل پرورش می‌دهد؛ میل عبارت بازارگاه را به کار نبرد، اما رقابتی را میان ایده‌ها مفروض گرفت بود که از میان آن‌ها در نهایت برترین‌شان چیره می‌شود. پیش فرض این بود پیش فرض این بود که نبود سانسور عقل را قادر می‌سازد تا از پس جدا کردن سره از ناسره برآید.

حالا نولیبرالیسم این بحث را گسترده‌تر کرده است. نولیبرالیسم ایده‌ی اینکه تمام ارکان دنیا یک بازارگاه است را می‌پروراند. جایی که همه چیز می‌تواند تحت گونه‌ای از تبلیغات و برندینگ، البته با ناپدیدکردن خرد و حقیقت به عنوان نشانگان ایده‌ها، صورت‌بندی شود. این بخش مهمی از الهیات نولیبرال در آمریکاست و لذا مقررات زدایی از تبلیغات و کمپین‌های مالی در همین راستا صورت می‌پذیرد. و البته همانطور که شما اشاره کردید، همزمان به‌عنوان سلاحی به‌خدمت راست‌گرایان مذهبی برای حد گذاشتن بر آزادی‌های جنسی و برابری جنسیتی در می‌آید. خصومت نولیبرالیسم با عدالت اجتماعی که دولت وظیفه تأمین آن‌را به‌عهده دارد و رجوعی دائمی که به اخلاقیات سنتی می‌کند با تفسیر سبعانه‌ی لیبرترین از «اولین متمم برای احقاق حقوق مسیحیت» به هم آمیخته شده‌اند. بحث من در کتاب به صورت خلاصه چنین چیزی بود.

لن سینکلر: آیا با ظهور امثال ترامپ، باید میان نومحافظه کاران و نولیبرال‌ها تفاوتی قائل بود؟ اگر آری، چگونه؟

براون: نولیبرالیسم و نومحافظه‌کاری نام‌هایی برای برنامه‌های به ظاهر متمایز دهه هشتاد هستند که یکی بر اقتصاد سیاسی اجتماعی متمرکز شد و دیگری بر اخلاقیات. ولی هیچ‌گاه به لحاظ ریشه‌ای باهم تفاوت نداشتند، نه فقط چون بسیاری از نوکان‌ها نولیبرال هم بودند، بلکه به این خاطر که جایگاه و قدرت اخلاقیات سنتی را بازآفرینی کردند؛ عقب راندن چالش‌هایی که یک دولت سوسیال‌دموکرات به‌وجود می‌آورد، بخش مهمی از برنامه نولیبرال‌های کلاسیک بود. به همین خاطر است که من بخش زیادی از کتاب ویرانه‌ها را به هاید و اردولیبرال‌ها اختصاص داده‌ام. تاچریسم هم صورتی از همین وضعیت بود. مثلا عده‌ای می‌خواستند قطار نولیبرالیسم را سوار شوند و چمدان اخلاقیات آن‌را جا بگذارند، این فیگور را در کلینتون‌ها به خوبی می‌توان دید. اما ملینا کوپر در کتاب «ارزش‌های خانواده» آشکار می‌کند که چگونه محافظه‌کاران مذهبی، خانواده‌محور‌ها و نولیبرال‌های مترقی در اصل همه یکی‌اند. باید به سیاست‌های رفاهی، آموزشی و بازنشستگی نگاه کرد، که چگونه دولت در تمام امور اجتماعی از خود سلب مسئولیت کرده و آن‌را به خانواده‌ها سپرده. احمقانه است اگر بخواهیم جناح راست و چپ نولیبرالیسم را با مواضع رسمی درباره حقوق همجنسگرایان و مادران مجرد سرپرست خانوار، بسنجیم .

ترامپیسیم هم از دل چنین تاریخچه‌ای بیرون آمد، البته چیزهایی نیز به آن افزود. ترامپ فقط از تأکید نولیبرال‌ها بر تجارت آزاد جهانی و قانون‌زدایی از بازارها کاست و مشغله نوحافظه‌کاران با دولت‌های اقتدارگرا را کنار نهاد. پس احتمالا استفاده از این سنج‌ها برای تبیین وضعیت اکنون کارگشا نباشد.

**لن سینکلر: اگر نولیبرالیسم «بازارگاهی از ایده‌ها» به راه انداخته، آیا فضیلتی در جهت مخالف نولیبرالیسم وجود دارد که شمه‌ای از حقیقت داشته باشد؟ یا می‌بایست چپ هم در زمین نولیبرالیسم بازی کند و فقط کمی بازی را بهتر انجام دهد تا بتواند ایده‌های خود را «بفروشد»؟**

براون: بستگی دارد از چه حقیقتی حرف بزنید، ما نیاز به حقایقی درباره پدیدارها، جنگ‌ها، ویروس‌ها، تغییرات آب و هوایی، نتایج انتخابات و این‌ها داریم. ولی موضوعاتی مثل عدالت، برابری و آزادی هیچگاه درباره حقیقت نبوده و نخواهند هم بود. آن‌ها همیشه جایگاه ثابتی در اشکال هژمونیک خرد دارا هستند. ویر در اینجا می‌تواند یکی از مهم‌ترین آموزگاران ما می‌تواند باشد؛ سیاست تماما درباره‌ی «ارزش‌ها» است و این‌ها درباره‌ی دل‌بستگی‌ها و اعتقادات. چیزی که او همانند خدا نامید اش، نه حقیقت. از این روی، رویکرد چپ می‌بایست مجاب‌کننده باشد، نه صالحانه. در یک زمینه مشخص متقاعدکننده باشد، تصویری از آینده ارائه دهد که نگرانی‌های مردم، بیم و امیدها و اعتقادات موجود را عوض کند. البته که این کار سخت سیاست است.

**لن سینکلر: با توجه به اعتراضات اخیر، آیا می‌توان فضای فرهنگی در ایالات متحده را کماکان نهیلیستی و پوچ‌گرایانه دانست؟ آیا این که راست‌گرایان در میان یک همه‌گیری جهانی، به بسته بودن آرایشگاه‌ها و ناتوان بودن در کوتاهی موی سر خود اعتراض می‌کنند، به دلیل این است که آگاهی خود را در اثر عدم تأمل در عملکردشان از دست داده‌اند؟ یا به این خاطر است که نولیبرالیسم مشخص می‌کند آگاهی‌مان چه سمت و سوی پیدا کند؟**

براون: میزان زیادی از این نهیلیسم از خود سیاست‌های ایالات متحده نشأت می‌گیرد، یادمان نرود که نهیلیسم اگر درست فهمیده شود درباره از دست دادن ارزش‌ها نیست، بلکه درباره کم‌بار شدن‌شان است. نهیلیسم درباره ابزاری شدن ارزش‌ها، قابل استفاده شدن‌شان برای اهداف دیگر، و بی‌اهمیت شدن آن‌هاست. نهیلیسم یعنی وقتی آزادی، به امکان رفتن به آرایشگاه در هنگامه‌ی یک بیماری همه‌گیر کشته شده تقلیل می‌یابد، وقتی انجیلی که حتی توسط رییس‌جمهور باز هم نشده برای عکس‌گرفتن با مقاصد سیاسی به کار گرفته می‌شود، وقتی حقیقت برای میلیون‌ها نفر مهم نیست، وقتی همه‌چیز، از اعتقاد به تغییرات آب و هوایی گرفته تا ماسک زدن در زمان همه‌گیری، تا حتی غذایی که می‌خورید به رقابت‌های جناحی سیاسی ربط پیدا کرده است.

**هریسون لچلی: نولیبرالیسم سیاست و اجتماع را به‌عنوان عناصری توتالیتر بازنمایی می‌کند. آیا اعتراضات اخیر در آمریکا، نظیر واکنش دولت به همه‌گیری کووید-19 و اعتراضات به مرگ جورج فلویید و نژادپرستی سیستماتیک می‌تواند به بازپس‌گیری اجتماع و سیاست کمکی کند؟**

براون: جنبش «جان سیاهان» یکی از قدرتمندترین و مترقی‌ترین جنبش‌های اجتماعی بود که طی دهه‌های اخیر در آمریکا شکل گرفت. این تأثیرات تا همین حالا هم بسیار عظیم بوده است، از افزایش آگاهی جمعی گرفته تا اصلاح پلیس شهری. و این تأثیرات اهمیت بسیار زیاد جنبش‌های اجتماعی را بار دیگر یادآور شده است. اما از سویی نباید جنبش‌های اجتماعی دست‌راستی خصوصا «آلترناتیو-رایت» را دست‌کم گرفت. در همین حال، سیستم سیاسی ما اکنون به شدت فاسد شده و در معرض خطر است، طوری که نجات دادن ارزش‌های آن چالش

بزرگی ست. و فاشیست‌های اطراف ترامپ همراه با بمب ساعتی بحران آب و هوا، اولویت فکر کردن به چنین چیزی را ندارند. چاره‌ای نیست جز اینکه تا حد ممکن استراتژیک فکر کنیم. باید آستین‌های خود را برای عمل بالا بزنیم.

---

[1] در سال 1999 و در شهر سیاتل، اعتراضاتی خیابانی از سوی مردم به برگزاری کنفرانس سازمان تجارت جهانی (world trade organization) صورت گرفت. بنا بود طی این کنفرانس درباره ساختار بندی مذاکرات تجاری در هزاره جدید بحث شود.

## [2] Marketplace of ideas

[3] در کتاب «در ویرانه‌های نولیبرالیسم» براون بر اینکه گرایش‌های دست راستی و تندروی مسیحیت مانند ایونجلیک‌ها با نولیبرالیسم به سازگاری رسیده‌اند تأکید می‌کند و این بحث را با مثالی از دعوی حقوقی که بین فروشگاه شیرینی‌فروشی مسترپیس و کمیته حقوق شهروندی کلرادو در سال 2017 رخ داد به پیش می‌برد. طی این دعوی که فروشگاه شیرینی‌فروشی از تهیه‌ی کیک عروسی برای مراسم ازدواج یک زوج همجنس‌گرا اجتناب کرده بود، دادگاه عالی در نهایت آن فروشگاه را از اتهام تبعیض تبرئه کرد.

---

منبع Interfere Journal :